

طلوع و افول ناتورالیسم

چکیده

یکی از تأثیرگذارترین اما گذرناپذیرترین مکتب‌های ادبی، ناتورالیسم است. سرعت شکل‌گیری و شتاب آن، در همه‌جایی شدن و در عین حال مورد هجوم گسترده و فراوان قرار گرفتن، همه و همه گواه چنین ادعایی است. با وجود این که تمایل به این جریان یا مکتب، با ظهور مکاتب جدید ادبی چون مدرنیسم و پست‌مدرنیسم کم شده است، گاه و بی‌گاه نویسندگان و شاعران از گوشه‌وکنار جهان با رجوع به اصول مکتب ناتورالیسم یا ترکیب آن با اصول مکاتب جدید، در پی نوآوری و ایجاد طرحی نو تلاش می‌کنند. بی‌شک، بدون آگاهی از اصول و باورها و فنون آن مکتب، هرگونه درک، تحلیل متون و نقادی ممکن نیست یا از پشتوانه‌ی معرفتی و عملی تهی است. اساساً هرگونه نقد و داوری متون (اعم از شعر یا داستان) نیازمند آگاهی جامع و نگرش عمیق درباره‌ی فنون و اصول مکاتب ادبی است و درافکندن عقاید و باورهای آنان در تحلیل و نقادی آثار ادبی بسیار راه‌گشاست. متأسفانه مؤلفان کتاب‌های درسی به جای مطرح کردن این اصول در بخش نقد ادبی، به یاد کردن آن در تاریخ ادبیات جهان بسنده کرده‌اند؛ در حالی که تحلیل و نقد متون ادبی و به‌کارگیری نقدهای محتوایی چون نقد اخلاقی، روان‌شناسی، اجتماعی و... بدون آگاهی از روش و نگرش آفریننده‌ی اثر، ناممکن است. بر این اساس، نگارنده به مؤلفان کتاب نقد ادبی رشته‌ی علوم انسانی (بخش دوم کتاب ادبیات (۱) پیش‌دانشگاهی) توصیه و پیشنهاد می‌دهد که با طرح اصول مکاتب ادبی و ارائه‌ی نقد عملی برای هر مکتب و روش ادبی در کتابی جداگانه با عنوان آشنایی عملی با نقد ادبی به‌جای کتاب ادبیات (۲) علوم انسانی، که ضرورت پرداختن به آن در کنار فارسی عمومی چندان مقبول و معلوم نیست، خوانندگان را در تحلیل و نقد متون ادبی یاری کنند. نگارنده در این مقاله، که به عنوان مقدمه‌ای برای ورود به نقد عملی آثاری که مبتنی بر اندیشه و روش ناتورالیستی نگاشته شده‌اند، با استناد به منابع کتاب‌خانه‌ای و نگرش انتقادی و تحلیلی به چگونگی ظهور، عقاید و اصول، و سرانجام، افول مکتب ادبی ناتورالیسم - که در دهه‌ی چهل و پنجاه بر ادبیات داستانی معاصر ما نفوذ گسترده‌ای داشت و نویسندگان بزرگی چون صادق چوبک را تحت تأثیر خود قرار داد - پرداخته است؛ شاید که با برانگیختن توجه محققان محترم، در رویکرد نقادانه‌ی آنان به برخی از متون ادبی کارگشا باشد.

دکتر سیدعلی قاسم‌زاده
عضو هیأت علمی
دانشگاه رفسنجان

کلید واژه‌ها: مکاتب ادبی، اصول ناتورالیسم، نقد ادبی.

مقدمه

در شکل‌گیری بسیاری از جریان‌های فکری و ادبی، نوعی اعتراض و انتقاد نهفته است. به عبارت دیگر، آغازگر و محرک اغلب رویکردهای فکری و ادبی اعتراض و انتقاد است؛ انتقادی در ظاهر اصلاح‌طلبانه اما گاه مخرب و تحقیرکننده. برای اثبات این نظریه، شواهد فراوان است. اگر در شکل‌گیری مکاتب ادبی در جهان بنگریم، در خواهیم یافت که زیربنای شکل‌گیری مکتب کلاسیک، انتقاد از روش‌های نه‌چندان فاخر و گاه به‌ظاهر سخیف نویسندگان و شاعران غربی در قرن شانزدهم و هفدهم بوده است. اعتراض به سخت‌گیری در آفرینش ادبی و نقد ادبی در معتقدان به مکتب کلاسیک، رمانتیسیسم را به صحنه کشاند. انتقاد از اصول و فنون رمانتیک و دور شدن از واقعیات جامعه، ضرورت رئالیسم را مطرح کرد.

شکل‌گیری مکتب فکری و ادبی ناتورالیسم مولود رئالیسم و هم‌عامل سرنگونی آن است؛ پس در ایجاد آن نوعی اعتراض نهفته است. ناتورالیست‌ها با اعتراض به روش رئالیست‌ها در مطرح کردن مسائل پیش پا افتاده‌ی اجتماعی، مغرور و سرمست از پیشرفت‌های علمی غرب، در پی بازسازی روش‌های رئالیستی برآمدند. در حقیقت، آنان با پیش نهادن راه علم و متأثر از اندیشه‌های علم‌زده‌ی رایج روزگار خود، مانند نظریه‌ی تکاملی داروین و نتایج تحقیقات زیگموند فروید، روان‌شناس اتریشی، و اندیشه‌های جبرگرایانه‌ی هیپولیت تن، به انعکاس واقعیت‌های موجود در جامعه روی آوردند. روشن است در چنین فضایی، نه تنها جایی برای امور اجتماعی عام نمی‌ماند بلکه فضای درافکندن امور معنوی و ماورایی و توجه به ماورای طبیعت و خدا بسیار تنگ می‌گردد و حتی عمداً طرد می‌شود.

بی‌تردید سخنانی چون این سخن نیچه که «در عصر ما خدا مرده است» ناظر بر حاکمیت چنین فضای فکری است. جای‌گیر شدن اندیشه‌های ماده‌گرایانه (ماتریالیستی) در غرب را نیز باید مولود چنین محیطی و تا حد بسیاری اندیشه‌های ناتورالیستی دانست.

نویسنده و شاعر ناتورالیست علاوه بر مشرب جبراندیش، موجودی بدبین و ناامید است و سلطه‌ی چنین نگرشی است که جهان غرب را با چالش جدی روبه‌رو کرده و به بحران معنویت دچار ساخته است. بر این اساس، ریشه‌ی بسیاری از تفکرات غربی در عصر حاضر - حتی در لایه‌های فکری مدرنیست‌ها - ناشی از نفوذ عقاید ناتورالیست‌هاست؛ گرچه غرب گمان می‌کند با گرایش‌های پُست‌مدرن از دست آن رها شده؛ اما خلأ معنویت و تشنه‌ی معرفت شرقی و دینی بودن، از آرزوی آنان برای رها شدن از دست تفکرات ناتورالیستی و مدرن حکایت دارد.

۱. ناتورالیسم و مفاهیم آن

ناتورالیسم یا طبیعت‌گرایی، جنبشی هنری با ماهیتی فلسفی است که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در ادبیات و به‌ویژه ادبیات داستانی و رمان شکل گرفت. (مقدادی، ۱۳۷۸: ۵۰۳) با وجود آن که ظاهراً نام‌گذاری آن مکتب در روز شانزدهم آوریل سال ۱۸۷۷ در رستورن «تراب» و بر سر میز شامی که «گوستاو فلوبر»، «دمون دو گنکور»، «امیل زولا» و گروه «مدان» دور آن گرد آمده بودند، صورت گرفت و به‌طور رسمی وارد ادبیات شد، واژه‌ی ناتورالیست نزدیک به دو بیست سال قبل در فرانسه به کار گرفته می‌شد. آکادمی هنرهای زیبای فرانسه عقیده‌ای را که تقلید از طبیعت را در

نویسنده و شاعر
ناتورالیست
علاوه بر مشرب
جبراندیش،
موجودی بدبین
و ناامید است و
سلطه‌ی چنین
نگرشی است که
جهان غرب را
با چالش جدی
روبه‌رو کرده و
به بحران معنویت
دچار ساخته است.
بر این اساس،
ریشه‌ی بسیاری
از تفکرات غربی
در عصر حاضر
- حتی در
لایه‌های فکری
مدرنیست‌ها -
ناشی از
نفوذ عقاید
ناتورالیست‌هاست

از نظر
ناتورالیست‌ها،
حقیقت تنها از
طریق معاینه‌ی
دقیق اشیا و
مکان‌ها به دست
می‌آید. از نظر
آن‌ها تنها آنچه
دید می‌شود، مهم
است نه شنیده‌ها.
بنابراین بسیاری
از ناتورالیست‌ها
برای پی بردن
به حقایق مورد
نظر خویش، به
سفرهای طولانی
و تحقیقات میدانی
دست می‌زنند

هر چیز ضروری می‌شمرد، ناتورالیسم نامید اما این نظریه چندان دقیق به نظر نمی‌رسد؛ زیرا بر اساس آن همه‌ی کسانی که در کار خود به طبیعت نظر داشته‌اند، از اپیکورها تا پوزیتیویست‌ها، ناتورالیست به حساب می‌آیند.

زمینه‌های شکل‌گیری اندیشه‌های ناتورالیست‌ها در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم را باید در رویکرد فلسفی معتقدان به طبیعت‌گرایی در قرن هجدهم و به دنبال آن اوایل قرن نوزدهم جست‌وجو کرد. اندیشه‌های «ولیاک»، اندیشمند فرانسوی، یکی از آن زمینه‌هاست. او انسان را صرفاً ساکن جهانی از پدیده‌های قابل درک می‌دید. نوعی ماشین کیهانی که سرنوشت انسان و نیز طبیعت را در دست داشت و خلاصه، عالمی تهی از نیروهای متعالی و الهی عرضه می‌کرد. دیدرو، کسی را طبیعت‌گرا (ناتورالیست) می‌دانست که خدا را قبول نداشت و در عوض به جوهر مادی معتقد بود. بعدها فرانسویان در «فرهنگ زبان فرانسه» (۱۸۷۵) بر اساس نظریه‌ی یاد شده و عقاید برخی دیگر چون «سنت بوو»، ادیب فرانسوی، در سال ۱۸۳۹ که طبیعت‌گرایی را با ماده‌گرایی و همه خدا انگاری در یک ردیف قرار می‌داد، طبیعت‌گرایی را با طبیعت‌گرا - کسی که با علاقه‌ی فوق‌العاده به جوهر مادی این عالم، با جلوه‌های طبیعی و قوانین مادی آن توصیف می‌کند - در یک ارتباط دانسته‌اند. (ر.ک: فورست و اسکرین؛ ۱۳۷۵: ۱۱-۱۲)

«با رشد حیرت‌انگیز علوم طبیعی در قرن نوزدهم به‌ویژه در کار «لامارک» (۱۸۲۹-۱۷۴۴) و «کوویه» (۱۸۳۲-۱۷۶۹) ارتباط تحقیرآمیز پیشین بین اصطلاحات «طبیعت‌گرایی» و «طبیعت‌گرا» با الحاد و لذت‌جویی اندکی سست شد و پیوند با پژوهش علمی برای آن‌ها حیثیت تازه‌ای به ارمغان آورد (همان: ۱۲). بنابراین، به مرور ناتورالیسم، رنگی فلسفی به‌خود گرفت و «به تلاش نویسنده‌ای اطلاق شد که به گفته‌ی ویکتور هوگو «می‌کوشد با مسائل اجتماعی همان رفتاری را کند که دانشمند علوم طبیعی یا جانورشناسی انجام می‌دهد.» (سید حسینی، پیشین: ۳۹۵) به موجب چنین نگرش فلسفی، همه‌ی پدیده‌های هستی در طبیعت و در محدوده‌ی دانش علمی و تجربی جای دارند و هیچ چیز در ورای ماده وجود ندارد (مقدادی، همان: ۵۰۳). با جای‌گیر شدن این مفهوم در عالم ادبیات و گرایش نویسندگان و شاعران بدان، نه تنها گرایش به تبیین علمی پدیده‌های اجتماعی و نگرش ماده‌گرایی بر جهان غرب حاکم شد، «گرایش به

تصویر و تقلید محض در توصیف و تصویر جنبه‌های زشت طبیعت نیز رواج فوق‌العاده‌ای یافت و جهان غرب را با بحران دیگری روبه‌رو ساخت و آن هرزه‌نگاری و زشت‌نویسی است» (زرین کوب، ۱۳۷۸: ۴۵۷). گرایش مخربی که به تدریج در اغلب نقاط جهان پخش شد و دامنه‌های آن تا حوزه‌های فکری ادبیات ایران، به‌ویژه ادبیات دهه‌های چهل و پنجاه در دوره‌ی معاصر، هم کشیده شد.

۲. تفاوت ناتورالیسم با رئالیسم

همان‌گونه که در مقدمه اشاره شد، ناتورالیسم زابیده‌ی تفکر رئالیستی است؛ بنابراین، گروهی از محققان بین رئالیسم و ناتورالیسم تمایزی قائل نیستند و معتقدند که «رئالیسم و ناتورالیسم یک چیزند». (فورست و اسکرین، ۱۳۷۵: ۱۴) اما برخی دیگر ناتورالیسم را یک مکتب مجزا و منفک از رئالیسم دانسته‌اند و بیان داشته‌اند که رئالیسم یک تکنیک است که به دنبال واقعیت و توصیف آن است اما ناتورالیسم یک گرایش است که جویای ماهیت انسانی دادن به واقعیت‌هاست. (گرانث، ۱۳۷۵: ۴۶). برای مثال، کارنویسنده‌ی رئالیست در توصیف هراس و مرگ ناشی از زلزله این است که وقایع و پیامدهای خرابی، ترس و مرگ انسان‌های زیر آوار را برای خواننده وصف و بازآفرینی کند، اما نویسنده‌ی ناتورالیست زلزله را نه تنها پدیده‌ای طبیعی و نتیجه‌ی محتوم فعل و انفعال‌هایی می‌داند که واقعیت علمی دارند، نظر خواننده را به کمک دانش زمین‌شناسی به دلایل و نحوه‌ی ایجاد زلزله معطوف می‌کند. از همین جاست که دیدگاه علمی، عینی و صریح نویسنده ناتورالیسم نسبت به طبیعت بشر و جامعه آشکار می‌شود. به بیان دیگر، واقع‌گرایی معیار ارزش‌های خود را از واقعیت می‌گیرد و ناتورالیسم واقعیت را به‌صورت نتایج قوانین علمی عرضه می‌کند. رئالیسم به دنبال توجه به امور حساس و خصوصیات و نتایج اجتماعی زندگی روزانه است اما ناتورالیسم به‌جای آن تمام هم خود را مصروف امور جزئی و بی‌اهمیت یا درجه دوم می‌کند. رئالیسم با درافکندن امور واقعی و حوادث روزمره به هم‌دردی با اشخاص جامعه می‌پردازد، در حالی که ناتورالیسم قادر به هم‌دردی با دیگران نیست.

۳. بنیان‌گذاری مکتب ناتورالیسم

قرن نوزدهم دوره‌ی تغییرات سریع و ریشه‌ای در جهان غرب بود. انقلاب صنعتی چهره‌ی اروپا و آفریقای شمالی

را دگرگون کرد و اکتشافات علمی زمانه، انسان را وادار به ارزیابی مجدد و کامل از خویشتن کرد. این تحولات همراه با دگرگونی‌های چندی چون انقلاب ۱۸۳۰ و ۱۸۴۸، کودتای ۱۸۵۱ ناپلئون، یک‌پارچه شدن کشورهای آلمان و ایتالیا، جنگ فرانسه و پروس، جنگ داخلی آمریکا و... عوامل شکل دهنده و تعیین کننده‌ای بودند که ناتورالیسم محتوا، روش، سمت‌وسو و حال و هوای کار خود را از آن‌ها اخذ کرد یا تحت تأثیر آن‌ها آفرید (فورست و اسکرین، ۱۳۷۵: ۱۹). در کنار موارد یاد شده، نباید از تأثیر نظریه‌های علمی آن دوران چون نظریه‌ی زیست‌شناختی تکامل انسان از داروین، عقاید جامعه‌شناختی آگوست کنت (۱۸۷۵-۱۷۹۸) و نظریه‌ی مبتنی بر حقیقت و جبریت در ادبیات از هیپولیتن غافل ماند (کادن، ۱۳۸۰: ۴۱۶).

سال‌های آغازین ناتورالیسم را معمولاً از تاریخ انتشار «بذرهای سترون» اثر برادران گنکور در سال ۱۸۶۴ یا «ترز راکن» اثر امیل زولا در سال ۱۸۶۷ می‌دانند (هارلند؛ ۱۳۸۲: ۱۶۲). البته کادن نیز در «فرهنگ اصطلاحات ادبی» برادران گنکور را نخستین کسانی می‌داند که ناتورالیسم را وارد ادبیات کرده‌اند و امیل زولا را سخن‌گوی این مکتب دانسته است (ر.ک همان: ۴۱۷). با این حال، امیل زولا را باید بنیان‌گذار واقعی این مکتب دانست؛ زیرا وی نه تنها با ارائه‌ی مقالات خود در روزنامه‌ی «salut publique» از تولد ناتورالیسم خبر داد بلکه اصول یاد شده را به‌طور عملی در رمان‌های خود به‌کار بست. «زولا» در توصیف پدیده‌های انسانی و اجتماعی به کارگیری اصول علمی فیزیک و شیمی را لازم می‌دانست و بر آن تأکید می‌کرد که «هدف من بیش از هر چیز علمی بود. من اغتشاشات عمیق مزاج دمووی را در برخورد با طبع سودایی نشان دادم. من با کمال سادگی، همان کاری را که جراح روی اجساد انجام می‌دهد، روی موجود زنده انجام دادم.» (مقدادی، همان: ۵۰۵)

۴. اصول مکتب ناتورالیسم

با وجود آن‌که این مکتب دنباله‌روی مکتب رئالیسم و به‌قولی حد افراطی آن است، علاوه بر پیروی از اصول رئالیستی، مشخصه‌ها و قواعدی مخصوص به خود دارد که آن را از واقع‌گرایی جدا می‌کند. البته نکته‌ی مهمی که تبیین و تشریح عقاید و قواعد این مکتب را دشوار می‌کند، عدم وحدت و یک‌پارچگی حاکم بر آن است.

ناتورالیسم به سه دلیل یک مکتب یک‌دست شمرده نمی‌شود؛ اول آن‌که گروه‌بندی‌های درون هر کشور با سرعت چشم‌گیری شکل می‌گرفتند و از هم می‌پاشیدند. ناتورالیسم نیز از این قاعده مستثنی نبود؛ به همین دلیل، با اعلام وفاداری اشخاص به ناتورالیسم و اندکی بعد بیعت شکنی آن‌ها، موجودیت آن در عمل به‌خطر می‌افتاد. در میان نویسندگان ناتورالیست اسامی تعدادی چون «هویسمان»، «موپاسان»، «هاپتمان» و «جورج مور» به چشم می‌خورد. برای اینان و بسیاری از نویسندگان دیگر، ناتورالیسم تنها یک مرحله از رشد بود. دو دیگر این‌که ناتورالیسم حتی با تعبیر ادبی خاص آن و صرف‌نظر از معانی فلسفی پیشین‌اش به هیچ زمان مشخصی محدود نمی‌شود. در فرانسه اوج آن در سال ۱۸۷۰ و در اوایل دهه‌ی ۱۸۸۰ بود و در آلمان و ایتالیا درست یک دهه بعد پیدا شد. در انگلستان این مکتب در سال‌های ۱۸۹۰ در نخستین سال‌های قرن بیستم و در آمریکا در فاصله‌ی دو جنگ جهانی شکل گرفت. سوم آن‌که ناتورالیسم در هر سرزمینی، بر حسب اوضاع و احوال بومی، دچار تغییر و تحولات عمده‌ای می‌شد (فورست و اسکرین، همان: ۳۲-۳۳). روشن است که با وجود تشتت آرا و جلوه‌های گوناگون ناتورالیسم، نمی‌شود با توجه به قواعد بومی هر منطقه اصول آن را توضیح داد. ما نیز فارغ از اصول بومی، به اصول مشترک آن مکتب - که در همه جای جهان ثابت و جاری است - اشاره می‌کنیم.

علم‌گرایی

آن‌چه اندیشه‌ی ناتورالیستی را تشخیص می‌بخشد، ایمان راسخ و صریح به علم و روش‌های مشاهده و آزمایش و به‌عبارت دیگر، ایمان به اصالت روش‌های تجربی در آفرینش متون ادبی و تحلیل آن است. ناتورالیسم را باید «فرمول کاربرد علم جدید در ادبیات» دانست (گران، ۱۳۷۵: ۵۳). با وجود اختلاف نظرهای فراوان میان منتقدان، همگی بر نقش علم در تبیین آثار ادبی و این‌که دستاوردهای علمی قرن نوزدهم باید در تحلیل‌های هنری به‌کار رود، تأکید دارند. امیل زولا براساس چنین اعتقادی و با الهام از اصول علوم «فیزیولوژی» و «زمین‌شناسی» به فکر به‌کار بردن قواعد و روش‌های علوم تجربی یا طبیعی در ادبیات افتاد. او با بیان این‌که علم، ایده‌آلیسم را به عقب‌نشینی وا می‌دارد و این علم است که به قرن بیستم راه می‌یابد، برنامه‌ی خود را برای

ناتورالیسم از پیامدهای مثبت نیز خالی نبود که یکی از آن‌ها صمیمیت و سادگی زبان در داستان‌پردازی بود؛ به این معنا که گویا اولین بار آنان گفت‌وگوهای شخصیت‌های داستانی را به زبان محاوره بیان کردند و این عمل به سنتی ماندگار در داستان‌پردازی‌ها تبدیل شد



جوانان فرانسه این گونه بازگو کرد که «دیگر نه غنابخشی و نه از الفاظ توخالی، فقط حقایق و اسناد» (همان: ص ۵۳).

بی‌گمان یکی از دلایل توجه ناتورالیست‌ها به علم محوری، پیشرفت خیره‌کننده و سریع علوم تجربی در قرن نوزدهم بود. در این قرن علوم به قدری متنوع بودند که پیامدهای آن‌ها تا مدت‌ها همه‌ی عرصه‌های انسانی را درگیر می‌کرد. در این میان، نقش نظریه‌ی داروین بسیار چشم‌گیر است. داروین با ارائه‌ی نظریه‌ی «تکامل انسان» مدعی شد که انسان از تبار حیوانات پست‌تر از خود و از نسل میمون است که در حیات حیوانی تنازع برای بقا، به بقا دست یافته است (فورست و اسکرین، پیشین: ۳۴). بدین ترتیب، انسان متافیزیکی جای خود را در این مکتب به انسان فیزیولوژیکی می‌دهد؛ بنابراین از دیدگاه مکتب طبیعت‌گرایی، تنها با روش‌های علمی می‌توان به اهداف علمی دست یافت. امیل زولا علت نام‌گذاری ناتورالیسم را همین نکته می‌دانست و می‌گفت: «ناتورالیسم نامش را از علم گرفت. ناتورالیست یعنی مشاهده‌گر پدیده‌های طبیعت، تا نشان دهد نیتش این است که کارش را به موازات یا در واقع به‌عنوان بخشی از تحقیقات علمی به‌طور اعم انجام دهد.» (گرانث، پیشین: ۵۴)

عقیده به

جبر در نگاه

ناتورالیست‌ها، به

جبر بیولوژیکی

محدود نبود و

جبر اقتصادی و

اجتماعی را نیز

شامل می‌شد.

بر این مبنا آن‌ها

معتقد بودند «که

در دنیایی که

عقیده‌ی «تنازع

برای بقا» حاکم

است، ضعیفاً پایمال

اقویا و محکوم

به نزاع با آنان

می‌شوند»

اخلاق ستیزی و زشت‌نگاری

یکی از پیامدهای نگرش افراطی به توصیف علمی پدیده‌ها، بی‌توجهی به اصول اخلاقی جامعه است. روشن است وقتی انسان موجودی مسلوب‌الاراده تصویر شود، مسئولیتی درباره‌ی اعمال خود ندارد. نتیجه‌ی چنین اعتقادی، هرج و مرج و مخالفت با سنت‌های اخلاقی و مذهبی بود. این ویژگی به‌ویژه با نادیده گرفتن خدا در طبیعت و زندگانی فردی و اجتماعی انسان در نگرش دهر‌گرایانه و ماده‌گرایی ناتورالیست‌ها نمود بیش‌تری می‌یابد. به این دلیل، ناتورالیست‌ها و هم‌مسئولان آن‌ها نظیر اوژن یاز «معتقد بودند کلیسا مردم را خراب کرده و از قدرت فرانسه کاسته است.» (سید حسینی، همان: ۲۳۸) آنان به دلیل این که مسئولیت علمی طبیعت‌گرا، دخالت نکردن در توصیف امور و پدیده‌هاست، وصف یا درج هر گونه زشتی یا ناهنجاری اخلاقی و اجتماعی در آثار ادبی را نه تنها عیب نمی‌دانستند بلکه بر آن تأکید می‌ورزیدند. در واقع، پیروان مکتب ناتورالیسم برای توجیه پای‌بندی خود به وظایف واقعی، زشت‌نگاری را عین واقعیت‌گرایی می‌دانستند و معتقد بودند که «زمانی که در آن مطالب وقیحی بیان شده است، در خوانندگان طبقه‌ی متوسط هم عدم تأیید و هم شیفتگی برمی‌انگیزد» (هارلند، ۱۳۸۲: ۱۶۸-۱۶۹).

بدین ترتیب، مکتب ناتورالیسم بر خلاف همه‌ی سنت‌ها و روش‌ها، نوع تازه‌ای از جذب خواننده را بنا نهاد که از آن زمان تا کنون بر جهان ادبی غرب سایه دارد. با این همه، این جذابیت طوری نبود که بتوان آن را آگاهانه بر زبان آورد و در میان توده‌ی مردم به‌نمایش گذاشت؛ بنابراین، آن را در قالب داستان و به‌طور غیر مستقیم بیان کردند.

ناتورالیسم قیامی علیه پیش‌داوری‌ها و قراردادهای اخلاقی و مذهبی بود. پیروان آن سانسوری را که جامعه بر بخشی از مظاهر طبیعت و زندگی اعمال کرده بود، درهم شکستند و از چیزهایی سخن گفتند و مناظری را تشریح کردند که تا آن زمان در آثار ادبی راه پیدا نکرده بود. همین، یکی از مشخصه‌های اصلی ناتورالیسم شد که پای‌بندان به عرف و عادت و قراردادهای اخلاقی را به‌خشم آورد و بر ضد خویش تحریک کرد. سخن گفتن از زشتی‌ها و پیامدهای فقر و بی‌عدالتی در آثار چارلز دیکنز آغاز شد و در آثار امثال زولا به اوج رسید. آنان چیزهای ننگ‌آور، مضحک و شرم‌آور و حقیر شدن عشق بر اثر سودجویی‌ها را روی کرسی اتهام نشانند



قبلاً نیز از سوی مکاتب دیگر مورد ادعا قرار گرفت (ر.ک: همان). توجه ناتورالیست‌ها به طبیعت و توصیف بی‌کم و کاست آن، به‌ویژه طبیعت انسانی، برخی از محققان را بر آن داشت که ناتورالیسم را «گرایش به تصویر و تقلید طبیعت بی‌آن که چیزی از آن فرو گذارند با اصرار در توصیف و تصویر جنبه‌های زشت» تعریف کنند. (زرین‌کوب، پیشین: ص ۴۵۷). دیدرو (۱۷۸۴-۱۷۱۳) با آگاهی از این عقیده، درباره‌ی ناتورالیسم می‌گوید: «حرفه‌شان مشاهده‌ی دقیق طبیعت و یگانه آیینشان طبیعت است» (همان: ۳۹۵). به عقیده‌ی ناتورالیست‌ها هر آن‌چه در هستی وجود دارد، جزئی از طبیعت است و می‌تواند براساس قوانین طبیعت تحلیل و تشریح شود.

توجه مفرط به جزئیات

از نظر ناتورالیست‌ها، حقیقت تنها از طریق معاینه‌ی دقیق اشیا و مکان‌ها به‌دست می‌آید. از نظر آن‌ها تنها آن‌چه دیده می‌شود، مهم است نه شنیده‌ها. بنابراین، بسیاری از ناتورالیست‌ها برای پی بردن به حقایق مورد نظر خویش، به سفرهای طولانی و تحقیقات میدانی دست می‌زدند. بعضی از منتقدان معتقدند که زیباشناسی ناتورالیستی به‌خاطر حذف تخیل از کار آفرینش، سطح هنر و ادبیات را تنزل داده است. (میرصادقی، ۱۳۷۳: ۲۶۳)

تأکید بر وراثت

مسئله‌ی قابل تأمل دیگر در عقاید ناتورالیست‌ها، توجه بیش از اندازه‌ی آن‌ها به نقش وراثت در آفرینش آثار ادبی و حتی توصیف و تحلیل شخصیت‌های آثار ادبی است. گویا هیپولیت‌سن (۱۸۹۳-۱۸۲۸) اول بار این نگرش را به‌طور گسترده و منسجم مطرح کرد. وی ضمن تأکید بر کاربردی بودن شیوه‌های علوم تجربی در ادبیات، معتقد بود که در ادبیات و تاریخ مانند علوم طبیعی می‌توان به اصول حاکم بر حوادث و اوضاع زندگی انسان دست یافت. این اصول از نگاه او تأثیر محیط، نژاد و زمان بود (زرین‌کوب، ۱۳۷۸: ۴۵۷). امیل زولانیز متأثر از رساله‌ی فلسفی و فیزیولوژیکی «پروسیر لوکا» درباره‌ی نقش وراثت در دستگاه عصبی بیمار و سالم، معتقد بود که در آفرینش و تحلیل ادبی باید به خصوصیات جسمی و روحی به ارث رسیده‌ی آفریننده و شخصیت‌های داستانی توجه داشت (ر.ک: فورست و اسکرین، ۱۳۷۵: ۲۶). از نظر ناتورالیست، «انسان حیوانی است که سرنوشت او را وراثت و محیط و لحظه تعیین می‌کند» (همان: ۲۷).

و برای نخستین‌بار، عشق را به‌صورت خواست جسمانی و جنسیت به عنوان یک تجربه‌ی مشروع در آثارشان مطرح کردند. به‌این ترتیب، ادبیات ناتورالیستی ادبیاتی تلخ و انتقادی است تند علیه مبانی جامعه. حملات شدید به زولا و طرفدارانش و محاکمه‌ی فلوبر، بودلر و اسکارواید از همین جا ناشی می‌شود.

تصمیم به برملا شدن همه‌ی واقعیت‌ها، ناتورالیسم را به ابتذال روزمره کشاند. ناتورالیست‌ها هرگونه ایمان و اعتقادی را هم خرافات می‌شمردند. آنان هرگونه تغییر در انسان را نتیجه‌ی مستقیم تغییراتی می‌دانند که در جسم انسان روی می‌دهد؛ وضع جسمی‌ای که بنا بر قوانین وراثت، از پدر و مادر به او ارث رسیده است (سید حسینی، همان: ۴۱۰-۴۱۲).

توجه به طبیعت

امیل زولا طبیعت را رکن جدایی‌ناپذیر ناتورالیسم می‌داند و معتقد است که برای اولین بار طبیعت را در ادبیات او مطرح کرده است (سید حسینی، همان: ۹۸). نظریه‌ای که

جبر گرایی علمی

این اصل در واقع پیامد توجه بیش از اندازه به وراثت در عقاید ناتورالیستی است. «جبر گرایی ناتورالیسم بدین معناست که در مجموعه‌ی ریخت ظاهری انسان، خلیات، رفتارها و معتقدات وی در همه‌جا، جای پای وراثت حضور دارد... ناتورالیسم با این تفکر، دیواری میان جسم و روح می‌کشد و جسم را اصل و روح را سایه آن می‌داند و با توجه بدان که جسم نیز در چنگال قوانین حاکم بر محیط و وراثت است، عامل همه‌ی تظاهرات احساس و عاطفه‌ی انسان می‌شود... «هدف نویسنده‌ی ناتورالیست این بود که با مشاهده و تجربه در چگونگی زیست و عملکرد انسانی و عوامل تعیین کننده‌ی رفتار و کردار، جسم و جان آنان را در چارچوب قوانین جبری حاکم بر حیات انسان تشریح و تبیین کند.» (ثروت، ۱۳۸۵: ۱۳۴-۱۳۵)

عقیده به جبر در نگاه ناتورالیست‌ها، به جبر بیولوژیکی محدود نبود و جبر اقتصادی و اجتماعی را نیز شامل می‌شد. بر این مبنا آن‌ها معتقد بودند «که در دنیایی که عقیده‌ی «تنازع برای بقا» حاکم است، ضعفا پایمال اقویا و محکوم به نزاع با آنان می‌شوند» (مقدادی، ۱۳۷۸: ۵۰۴). تصور ناتورالیست‌ها از انسان، چنان مغشوش، وحشت‌ناک و مغرضانه است که نه تنها انسان را موجودی بی‌دست‌وپا و بی‌اراده نشان می‌دهد، آزادی خود او را نیز در تبیین روحیات و توصیف صحنه‌ها و شخصیت‌ها و اعمالشان از بین می‌برد. به هر حال، وقتی انسان محصور نیروهای بیرونی (طبیعت، اجتماع و وراثت) باشد، سرنوشتی جز محکومیت، بدبینی و ناامیدی نسبت به سرنوشت خود ندارد. بی‌تردید باید یکی از دلایل سرخورگی و نومیدی شخصیت‌ها را در آثار ناتورالیستی، محصول همین نگرش دانست.

نگرش محققانه یا علمی ناتورالیست‌ها، جایی برای توجه به شعر باقی نمی‌گذاشت؛ زیرا عوالم شعری با عقاید آنان سازگاری نداشت. پس بیش‌تر به داستان و رمان روی آوردند.

سادگی و صمیمیت زبانی

به مصداق مصرع «عیب می‌جمله بگفتی هنرش نیز بگو» از ویژگی‌های مثبت ناتورالیسم، که نباید آن را نادیده گرفت، زبان صمیمی و نزدیک به زبان محاوره‌ی آن‌هاست. در حقیقت، اولین بار آنان بودند که در نقل قول‌ها و گفت‌وگوهای شخصیت‌های آثار خویش سعی کردند از جملات و تعبیراتی استفاده کنند که در زبان روزمره و عادی مردم جاری

بود. (سید حسینی، پیشین: ۴۱۲). گویا بدین وسیله می‌کوشیدند بر جنبه‌ی واقع‌گرایی داستان خود بیفزایند. این ویژگی یکی از میراث ماندگار ناتورالیست‌ها در عرصه‌ی داستان‌پردازی است که بعد از افول آن‌ها نیز در میان نویسندگان بعدی روزبه‌روز رونق گرفت و هم‌چنان ادامه دارد.

۵. سرانجام ناتورالیست‌ها

احساس ناخرسندی از دنیای سرد و بی‌روح و خالی از معنویت توصیف شده در آثار ناتورالیستی، روز به روز از اعتبار و رونق آن در نزد نویسندگان کاست. در کنار آن، افراط در اصولی چون جبر گرایی، علم‌محوری و ارائه‌ی تصویر مفلوک، مفسد و ضد اخلاق از انسان در آثار نویسندگان ناتورالیسم، حتی آنانی را که در ابتدا سنگ ناتورالیست را به سینه می‌زدند، به جدایی از آن مکتب و گاه به اظهار نظرهایی چون «شیوه‌های داستان‌پردازی آنان خشک و خشن و بی‌ذوق است»، کشاند (زرین کوب، پیشین: ۴۵۷). طرف‌داری یک‌جانبه‌ی این «ادبیات بی‌طرف» به زودی نه تنها آن را از چشم مردم انداخت بلکه دیگر چیزی جز تمایلات رئالیستی برای نویسندگان باقی نگذاشت. سرانجام چنین اعتراضات و واکنش‌هایی را باید در اندیشه‌هایی که به شکل‌گیری سمبولیسم منجر شد، پیدا کنیم.

اعتراض به اندیشه‌ها و روش‌های ناتورالیست‌ها بحران ادبی و اجتماعی بزرگی در سراسر اروپا ایجاد کرد. این بحران که تا حدود سال ۱۸۸۵ میلادی ناپیدا بود، در حوالی ۱۸۹۰ م پدیدار شد. مخالفت با جمهوری، دشمنی با خردگرایی، ماده‌گرایی و طبیعت‌گرایی را نیز به همراه داشت. مخالفان به پیشرفت علمی حمله می‌بردند و در انتظار آن بودند که احیای مذهبی، باززایی فکری را سبب شود. آنان از ورشکستگی دانش، فرجام طبیعت‌گرایی و ماشینی شدن بی‌روح فرهنگ سخن می‌گفتند (هاورز، ۱۳۶۲، ج ۴: ۲۱۷). پیامدهای این بحران در همه‌جا و همه‌ی اقشار پیدا بود و عصبانیت نسل جوان مهم‌ترین آن‌ها تلقی می‌شد. «این جوانان از همه‌ی روش‌های سیاسی، اجتماعی، فکری و هنری که میراث گذشتگان بود، متنفر بودند. نیروی نظامی، نظم اخلاقی، هنر منظم و با قاعده، رمان رئالیستی و ایمان به فلسفه‌ی تحقیقی، همه و همه در نظرشان باطل و بی‌اعتبار بود. آن‌ها می‌خواستند آثارشیرست یا منکر همه‌چیز باشند و سمبولیسم در درجه‌ی اول یکی از اشکال آن بود (سید حسینی، پیشین، ج ۲: ۳۰۳-۳۰۴). علم‌گرایی

و نظم مؤکد ناتورالیستی، بیزاری از هرگونه نظم و نظام را به همراه داشت.

این نسل جوان ادبی و هنری، نوعی حالت روحی در خود احساس کرد که بیش‌تر زاییده‌ی ناآرامی در برابر زندگی و بیزاری از تمدن کهنه و فرسوده بود. آنان که خود را زندانی دنیای جدید و تبعیدی در دنیای خصمانه و افسون‌گری می‌دانستند، بر ضد چارچوب بی‌روح ادبیات رئالیستی و ناتورالیستی عصیان کردند. البته قصد گرویدن به احساسات تند و تیز و تغزل فوق‌العاده‌ی رمانتی‌سیسم را نیز نداشتند بلکه عقاید آنان کاملاً رنگ تازه‌ی داشت و آن‌چه می‌گفتند، عمیق‌تر و پیچیده‌تر بود؛ زیرا فلسفه‌ی تحقیقی فقط به واقعیت متکی بود اما مجلات و فیلسوفان جدید از واقعیت روگردان بودند و حتی آن را انکار می‌کردند. «در نظر آنان، واقعیت حال یا گذشته و بیان آن نفرت‌آور بود» (سیدحسینی، ج ۲: ۵۳۱-۵۳۲)؛ بنابراین، سمبولیسم با اولویت دادن به معنویت طرد شده در اندیشه‌های ناتورالیستی، در تلاش بود تا نیازهای روحی مخاطبان خود را اکتفا کند (ژیل، ۱۳۸۳: ۲۲).

نتیجه‌گیری

شکل‌گیری اندیشه‌های ناتورالیستی را باید در درجه‌ی اول نتیجه‌ی غرور علمی غرب و در مرتبه‌ی بعد، محصول روش افراطی در نقل و نمایش واقعیت و اصرار در ورود روش‌های علم تجربی در آفرینش و تحلیل‌های ادبی دانست. محور قرار گرفتن چنین اندیشه‌هایی نتایج منفی بسیاری را در جامعه‌ی غرب به دنبال داشت و به مرور بر سراسر جهان سایه افکند. گرچه ظهور و سقوط ناتورالیسم، زمان زیادی را دربر نمی‌گیرد، تأثیرات بسیار مخرب و عمیقی در همه‌ی عرصه‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و حتی هنری در جوامع غربی از خود به یادگار گذاشته و در جامعه‌ی غربی ریشه دوانیده است. جبر علمی، بی‌اختیار و بی‌مسئولیتی انسان در قبال جامعه، محکوم بودن در برابر محیط و وراثت، مذهب‌ستیزی و ضدیت با سنت‌های اخلاقی و تمایل به انعکاس جزئی زشتی‌ها و پلشتی‌ها از پیامدهای منفی چنین نگرشی است. در چنین فضایی، ایمان باوری خرافه‌گرایی انگاشته می‌شود و مذهب، افیون جامعه دانسته می‌شود. نویسندگان ناتورالیسم شعر را - به دلیل تخیل‌مداری و اوزان شعری - فاقد ظرفیت‌های نمایش واقعیت‌های علمی می‌دانستند؛ بنابراین، به داستان و به‌ویژه رمان، روی آوردند

و به ترویج اندیشه‌های خود در پناه این نوع ادبی پرداختند. ناتورالیسم از پیامدهای مثبت نیز خالی نبود که یکی از آن‌ها صمیمیت و سادگی زبان در داستان‌پردازی بود؛ به این معنا که گویا اولین بار آنان گفت‌وگوهای شخصیت‌های داستانی را به زبان محاوره بیان کردند و این عمل به سنتی ماندگار در داستان‌پردازی‌ها تبدیل شد.

ناتورالیسم که به دلیل آثار مخرب خود بر جوامع غربی مدت زیادی دوام نیاورد و بسیاری از معتقدان و پیروانش آن را طرد کردند، به تدریج جایش را به مکتب سمبولیسم داد.

منابع

۱. پرهام، سیروس؛ رئالیسم و ضد رئالیسم، چاپ هفتم، انتشارات آگاه، ۱۳۶۲.
۲. ثروت، منصور؛ آشنایی با مکتب‌های ادبی، چاپ اول، انتشارات سخن، ۱۳۸۵.
۳. زرین کوب، عبدالحسین، نقد ادبی؛ چاپ ششم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۸.
۴. ژیل، ماری؛ تئاتر سمبولیسم، مترجم: بهنوش قویمی، چاپ اول، نشر قطره، ۱۳۸۳.
۵. سیدحسینی، رضا؛ مکتب‌های ادبی، چاپ دهم، انتشارات نگاه، ۱۳۷۶.
۶. فورست، لیلیان و پیتر اسکرین؛ ناتورالیسم، مترجم: حسن افشار، چاپ اول، نشر مرکز، ۱۳۷۵.
۷. کادن، ج.آ؛ فرهنگ اصطلاحات ادبی، چاپ اول، انتشارات رهنما، ۱۳۸۰.
۸. گرانٹ، دیمیان؛ رئالیسم، مترجم: حسن افشار، چاپ اول، نشر مرکز، ۱۳۷۵.
۹. ماری، ژیل؛ تئاتر سمبولیسم، مترجم: بهنوش قویمی؛ چاپ اول، نشر قطره، ۱۳۸۳.
۱۰. مقدادی، بهرام؛ فرهنگ اصطلاحات نقد ادبی، چاپ اول، نشر فکر روز، ۱۳۷۸.
۱۱. میرصادقی، میمنت؛ واژه‌نامه‌ی هنر شاعری، چاپ اول، انتشارات مهناز، ۱۳۷۳.
۱۲. هارلند، ریچارد؛ درآمدی تاریخی بر نظریه‌ی ادبی از افلاطون تا بارت، چاپ اول، نشر چشمه، ۱۳۸۲.
۱۳. هاورز، آرنولد؛ تاریخ اجتماعی هنر (۴ جلد)، مترجم: امین مؤید، چاپ اول، نشر دنیای نو، ۱۳۶۲.